

مقدمه ای بر ائتلاف های سیاسی در ایران

ائتلاف های رنگی

در عصر جدیدی که از سوم تیرماه ۱۳۸۴ در ایران آغاز شده، آرایش جدیدی از نیروهای سیاسی در ایران رویاروی هم صف آرایی کرده اند. پیش از این در ضمیمه سیاست نامه شرق (شماره ۱، شهریور ۱۳۸۴) به این موضوع پرداخته ام. اما در شرایط کنونی تنها تحلیل جناح بندی های سیاسی و تمییز آنها از هم برای فهم تحولات قدرت کافی نیست بلکه با گذشت يك سال از آن رساله باید به نکات و ظرایف جدیدی در درون همان جناح های سیاسی توجه کرد که به خصوص در انتخابات آینده ایران (شوراها و خبرگان) تاثیر مستقیمی بر آرایش نیروها خواهد گذاشت. از این رو این مقاله را باید بخش دوم و مکمل رساله «عصر جدید» دانست. عصری که در اثر گسست ائتلاف های سیاسی در ۲۷ خرداد آغاز و به شکست ۳ تیر منتهی شد. پیروزی محمود احمدی نژاد در ۳ تیر در واقع محصول برنامه ریزی هیچ حزب سیاسی نبود، گرچه برخی حزب نامرئی را برنده اصلی رقابت دانسته اند اما می دانیم که تا دو هفته مانده به مرحله اول انتخابات ریاست جمهوری حتی همین حزب نامرئی از نامزدی دیگر دفاع می کرد و تنها غلبه حاشیه بر متن این جریان بود که نامزد پیروز را تعیین کرد. در عین حال اذعان به این نکته از سوی هر دو جناح اصلاح طلب و محافظه کار ضروری است که هیچ يك از نامزدهای برتر انتخابات (سه نفر اول: احمدی نژاد، هاشمی رفسنجانی و مهدی کروبی) نامزد حزبی نبودند و نامزدهای حزبی (مصطفی معین و علی لاریجانی) در قعر جدول قرار گرفتند و از برخی نامزدهای غیرحزبی اما تشکیلاتی (محمدباقر قالیباف) یا قومی (مهرعلیزاده) وضع بهتری نداشتند. در واقع انتخابات ۲۷ تیر از نظر برخی شاخص های توسعه سیاسی مانند تحزب و قواعد آن (ائتلاف و رای تشکیلاتی) شکست سنگینی برای سیاستمداران حرفه ای (در هر دو جبهه اصلاح طلب و محافظه کار) به شمار می رفت و اگر سود توسعه سیاسی (افزایش مشارکت) به جیب حکومت رفت ضرر آن (پراکندگی آرا) نیز به حساب احزاب گذاشته شد.

در هر دو جبهه نامزدهایی بالا آمدند که از احزاب مرکز دو جناح (مشارکت و موفتلفه) فاصله داشتند و تقریباً تنها در انتخابات حضور یافته بودند. نه محمود احمدی نژاد به اجماع محافظه کاران تن داد و نه مهدی کروبی انتخاب آنان که خود را اصلاح طلبان پیشرو می خواندند، پذیرفت. احمدی نژاد با ویژگی های شخصی اش خود را بر اصول گرایان تحمیل کرد و بدون حمایت حزب یا رسانه مشخصی حتی توازن قوا را در درون حزب نامرئی برهم زد و بر محمدباقر قالیباف در نیم شبی پیشی گرفت.

چنین تجربه ای سبب شده از يك سال گذشته تاکنون هر دو جناح سیاسی در ایران به یاد سنت فراموش شده ائتلاف بیفتند. محافظه کاران از آغاز تشکیل دولت جدید تلاش کردند با فراموش کردن رقابت خود با اصول گرایان در مجلس و دولت با محمود احمدی نژاد همکاری کنند. از قهر سیاسی ناطق نوری که بگذریم اتحاد محمدرضا باهنر در پارلمان و علی لاریجانی در شورای عالی امنیت ملی با احمدی نژاد نشانگر تلاش راستگرایان ایران از هر دو جناح محافظه کار و اصول گرا برای بازگشت به عصر ائتلاف بود. در عین حال موضع گیری انتقادی گروهی از اصول گرایان در مجلس و شورای شهر (که در انتخابات ریاست جمهوری از محمدباقر قالیباف حمایت کرده بودند) علیه دولت، تحلیل را سخت کرد. این گروه به خصوص در جریان رای اعتماد به کابینه تا توانستند اقتدار دولت جدید را تحت الشعاع پارلمان قرار دادند و با انتخاب قالیباف به جانشینی احمدی نژاد در شهرداری تهران پیامی آشکار به رئیس جمهور دادند. همان گونه که احمدی نژاد هم با دعوت نکردن قالیباف به هیات دولت و بی اعتنایی به او در ساخت قدرت نشان داد پیام این جناح از اصول گرایان را دریافت کرده و بدان پاسخ داده است.

اصلاح طلبان نیز نه در ۳ تیر که در فردای ۲۷ خرداد متوجه خطای استراتژیک خود در عدم ائتلاف شدند. نوشدارویی که پس از مرگ سهراب رسید و نتوانست حتی هاشمی رفسنجانی را رئیس جمهور کند. ائتلاف گسترده ای که در ۳ تیر از هاشمی رفسنجانی حمایت کرد البته همچنان پایدار مانده و جز شخص مهدی کروبی که زخم خورده از تنهایی در ۲۷ خرداد تن به ائتلاف نمی دهد دیگر اصلاح طلبان در پی ائتلاف هستند. این ائتلاف در دو جبهه در حال شکل گیری است: جبهه چپ ائتلاف اصلاح طلبان البته تنها جبهه ای تنوریک و حقوقی است که براساس ویرانه های ائتلاف «جبهه مشارکت / نهضت آزادی / جبهه ملی، مذهبی» در حمایت از مصطفی معین شکل گرفته و در حال تداوم است. طبق منشور «جبهه دموکراسی خواهی» این

جبهه هیچ فهرست انتخاباتی منتشر نخواهد کرد و عملاً از عرصه سیاسی به عرصه فکری تغییر مکان می دهد اما جبهه سیاسی و حقیقی در جایی دیگر در حال شکل گیری است که بنا به شنیده ها براساس محور «جبهه مشارکت / حزب کارگزاران / مجاهدین انقلاب» در حال تشکیل است. جبهه مذکور ابتدا در جریان پرونده هسته ای ایران با انتشار نامه و بیانیه شکل گرفت و ظاهراً در حال تغییر شکل به صورت ائتلاف انتخاباتی است. پرسش اما اینجا است که این ائتلاف ها تا چه اندازه امکان پذیر هستند؟ برخی نظریه پردازان سیاسی معتقدند می توان ائتلاف هایی از نهضت آزادی تا موتلفه اسلامی یعنی از اصلاح طلبان بیرون نظام تا محافظه کاران شریک دولت تشکیل داد و ظاهراً دیدارهای اخیر سران جبهه مشارکت نیز فرضیه های مذکور را تایید می کند اما واقعیت چیز دیگری است.

به نظر می رسد در شرایط کنونی کشور براساس دو عامل می توان نیروهای سیاسی را رده بندی کرد و آنگاه ائتلاف های آنها را پیش بینی کرد. این دو عامل عبارتند از آزادی و مالکیت. گرچه مالکیت خود یکی از مظاهر آزادی (آزادی اقتصادی) است اما توجه ویژه به این حق می تواند گویای وضعیت باشد که پس از استقرار دولت محمود احمدی نژاد با آن مواجه هستیم. دولتی که بیش از آزادی های سیاسی درصدد تحدید آزادی های اقتصادی است. شاید بهتر باشد دو شاخص رده بندی حاضر را با دو عبارت آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی توضیح دهیم. با وجود این منظور ما از آزادی در اینجا آزادی سیاسی و مقصود از مالکیت، آزادی اقتصادی است که اولی شامل آزادی اندیشه، آزادی بیان و آزادی تجمع (آزادی سیاسی) و دومی شامل آزادی کار، آزادی تولید، آزادی تجارت و آزادی سرمایه اندوزی (آزادی اقتصادی) است. آزادی های سیاسی به توزیع عادلانه قدرت و فرهنگ در جامعه منتهی می شوند و آزادی های اقتصادی به توزیع عادلانه ثروت و مواهب زندگی در جامعه ختم می شوند. رابطه میان آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی رابطه ای دیالکتیکی است به این معنا که آزادی اقتصادی به آزادی نیروهای سیاسی منتهی می شود بدون آنکه حس وفاداری را در آنان برانگیزد. در واقع آزادی اقتصادی سال های پایانی حکومت پهلوی تزی بود که به آزادی سیاسی سال های اولیه جمهوری اسلامی انجامید. یعنی حکومت پهلوی «تزی» و انقلاب اسلامی «آنتی تزی» آن بود. «ثروت، قدرت می آفریند» نه به این معنا که ثروتمندان به قدرتمندان تبدیل می شوند بلکه با افزایش آزادی اقتصادی «خواست ثروت به خواست قدرت تبدیل می شوند» و نه فقط ثروتمندان که فرودستان هم خواستار مشارکت در چرخه ثروت می شوند و «از دل آزادی خواهی اقتصادی، آزادی خواهی سیاسی متولد می شود». تجربه تاریخی دیگر که این فرضیه را تایید می کند نوسازی اقتصادی عصر هاشمی رفسنجانی است که به رغم میل او به نوسازی سیاسی عصر خاتمی تبدیل شد. به همین دلیل دولت جدید سعی می کند ریشه های آزادی خواهی اقتصادی را از جمله بخش خصوصی، سازمان بورس و بانکداری خصوصی و... نشانه رود تا این «تزی» به «آنتی تزی» خود تبدیل نشود. در واقع ظهور احمدی نژاد هم محصول چنین سنتزی است؛ با این تفاوت که این بار ثروتمندان به قدرت نرسیدند بلکه خواست ثروت همچون مطالبه ای عمومی فرودستان را به رای دادن به احمدی نژاد واداشته است. بنا به این تئوری در عصر جدیدی که پیش رو داریم آموزه های اقتصاد سیاسی بهترین معیار رده بندی های مرسوم در جامعه شناسی سیاسی ایران است. آموزه ای براساس دو شاخص مالکیت و آزادی.

در عین حال توجه به این دو شاخص تنها راه فهم وضع کنونی نیست. دو شاخص مذکور تفاوت های فکری (مسامحتاً: ایدئولوژیک) جریان های سیاسی موجود را نشان می دهد اما ایدئولوژی تنها گویه جامعه شناسی سیاسی نیست بلکه ممکن است پاره ای جریان های سیاسی با وجود ایدئولوژی مشترک به دلیل اختلافات استراتژیک و تاکتیکی علیه متحد طبیعی و فکری خود عمل کنند و حتی با مخالفان فکری خود همکاری کنند. در واقع فهم فراکسیون های درونی جناح های فکری امر مهم دیگری است که در شرایط کنونی باید مورد توجه قرار گیرد تا از رفتارهایی مانند مخالفت مجلس هفتم با دولت محمود احمدی نژاد شگفت زده نشویم. بر این اساس گمان می رود بتوانیم در تحلیل نظام فراکسیونی و ائتلافی جناح های سیاسی ایران به ۸ گزینه برسیم که در نمودار شماره ۱ نشان داده شده اند.

براساس این نمودار دو جریان سیاسی وجود دارند که به هر دو ارزش آزادی و مالکیت معتقدند. یکی از این دو جریان در ایران نماینده سیاسی دارد اما دیگری از داشتن هر گونه نماینده سیاسی رسمی محروم است و به همین دلیل عمده تحلیلگران، این دو جریان را واحد می بینند بلکه لیبرال ها را در تکنوکرات ها ادغام می کنند و هرگونه حمایت از فکر لیبرالی را دفاع از حزب کارگزاران می دانند. این در حالی است که حزب کارگزاران نماینده اندیشه تکنوکراسی است و به همین دلیل با هر نحله سیاسی توان همزیستی و کارگزاری دارد اما جریان لیبرالی معمولاً مطعون و مطرود شناخته می شود. کارگزاران گرچه دارای حزب و روزنامه

هستند اما فاقد پایگاه روشنفکری و دانشگاهی اند و لیبرال ها بیش از آنکه روشنفکر یا سیاستمدار شناخته شوند دانشگاهی یا دیپلمات محسوب می شوند. تمایز لیبرال ها از تکنوکرات ها به خصوص در انتخابات اخیر ریاست جمهوری ایران نشان داده شد. در واقع برنامه انتخاباتی هاشمی رفسنجانی که به نام «توسعه دموکراتیک» خوانده می شد محصول همین اندیشه لیبرالی بود که در برابر برنامه انتخاباتی گذشته هاشمی به نام «تداوم سازندگی» شناخته می شد. لیبرال ها به هاشمی آموختند که رشد اقتصادی بدون رشد سیاسی معنا ندارد همچنان که آنان از بی توجهی خاتمی به رشد اقتصادی گله مندند. آنان از هاشمی به دلیل بی توجهی به دموکراسی انتقاد می کنند و از خاتمی به دلیل بی توجهی به توسعه اقتصادی. افرادی مانند گروه اقتصاددانان آزاد (دکتر مسعود نیلی، دکتر موسی غنی نژاد، دکتر محمد طبیبیان) برخی دیپلمات ها مانند دکتر محمدحسین عادل و صادق خرازی (سفرای سابق ایران در انگلیس و فرانسه) و نیز پاره ای چهره های منفرد و مستقل مانند دکتر محمدعلی نجفی (که دو سال قبل از حزب کارگزاران سازندگی خارج شد) نمایندگان جریان لیبرال محسوب می شوند که از یک سو با دموکرات ها و از سوی دیگر با تکنوکرات ها همسایه هستند. تکنوکرات ها (حزب کارگزاران) نماد توجه به توسعه اقتصادی منهای توسعه سیاسی هستند و دموکرات ها (حزب مشارکت) نماینده توجه به توسعه سیاسی منهای توسعه اقتصادی هستند. در واقع دموکرات ها نسبت به حق مالکیت توجه کافی ندارند و تکنوکرات ها نسبت به حق آزادی. همین ویژگی است که تکنوکرات ها را همسایه محافظه کاران می کند (که تنها حق مالکیت را به رسمیت می شناسند) و دموکرات ها را همسایه سوسیالیست ها می کند (که حق مالکیت را به رسمیت نمی شناسند یا محدود می سازند). محافظه کاران ایران به طور مشخص در حزب موفته اسلامی مستقر هستند و در انتخابات با شعار «دولت مدرن» (که شعاری غیرسنتی بود) از علی لاریجانی حمایت می کردند، دموکرات ها در حزب مشارکت قرار گرفته اند که از شعار «حکمرانی خوب» در قالب نامزدی دکتر مصطفی معین دفاع می کردند و سوسیالیست ها که چون لیبرال ها فاقد نهاد سیاسی مشخص هستند عملاً حامی معین بودند. بدین ترتیب همان گونه که لیبرال ها در فقدان نهاد سیاسی مجبور به دفاع از هاشمی شدند و تنها توانستند شعار توسعه دموکراتیک را به او بقبولانند سوسیالیست ها هم در فقدان نهاد سیاسی مجبور به حمایت از معین شدند و شعار حقوق بشر را به شعار دموکراسی افزودند. سوسیالیست ها شامل افراد منفردی مانند میرحسین موسوی، سیدهاشم آقاجری، عزت الله سبحانی، احسان شریعتی و... هستند که با وجود اختلاف های بسیار زیاد سیاسی (به خصوص درباره حکومت دینی) خطوط مشترکی در اقتصاد سیاسی (درباره آزادی و مالکیت) را نمایندگی می کنند و در عین حال در احزاب و جناح های متفاوتی عضویت دارند و همان گونه که لیبرال ها بازوی فکری تکنوکرات ها فرض می شوند سوسیالیست ها هم بازوی فکری دموکرات ها محسوب می شوند. گرچه لیبرال ها به سوی اتحاد فکری با دموکرات ها پیش می روند، سوسیالیست ها همین ائتلاف فکری را علت شکست در انتخابات ۲۷ خرداد ۸۴ می دانند. در واقع دو ترکیب دموکراسی خواهانه متفاوت در اینجا ممکن و محتمل است. ائتلاف لیبرال دموکراسی (ائتلاف لیبرال ها، دموکرات ها و شاید تکنوکرات ها) و ائتلاف سوسیالیست دموکراسی (ائتلاف سوسیالیست ها، دموکرات ها).

اگر حرکت در نمودار مفروض این مقاله را بر اساس حرکت عقربه های ساعت ادامه دهیم به پوپولیست ها می رسیم که در همسایگی سوسیالیست ها قرار دارند. ادعاهای عدالت خواهانه دولت جدید برخی سوسیالیست ها را به این توهم انداخته که میان دو اندیشه پیوندی وجود دارد این در حالی است که آنچه وجود دارد جز نوعی همسایگی فکری نیست. پوپولیست ها برخلاف سوسیالیست ها هیچ یک از دو ارزش آزادی و مالکیت را قبول ندارند اما به محور آزادی از محور مالکیت نزدیک ترند و گاه مانورهایی برای آزادی خواهی از خود نشان می دهند. پوپولیست ها در نقطه مقابل تکنوکرات ها قرار دارند و از نخبه گرایی آنان پرهیز می کنند. به جای برابری حقوقی به تساوی ذاتی فکر می کنند و به جای عدالت خواهی ساختاری به توزیع عادلانه می اندیشند. نمایش های آزادی خواهانه آنان درباره حقوق زنان، جوانان و... به شدت منظرانه است. در همسایگی پوپولیست ها در جناح چپ اقتدارگرایان قرار دارند. اقتدارگرایان دورترین زاویه نسبت به آزادی را دارند و اگرچه ظاهراً از سرمایه داری دفاع می کنند آن را زیر چکمه های دولت له می کنند. مرزبندی میان پوپولیسم و اقتدارگرایی مرزبندی ظریفی است که آن را می توان با مقایسه عملکرد (دولت) پوپولیسم و گروه های فشار (فاشیسم) مشاهده کرد. تفاوت میان این دو را می توان با تفاوت دو رنگ خاکستری (پوپولیسم) و سیاه (فاشیسم) نشان داد. رقابت های درونی پوپولیست ها و اقتدارگرایان فراتر از رقابت های سلیقه ای است. اما هر دو فراکسیون هایی از یک ایدئولوژی هستند که تفاوت های استراتژیک دارند. در همسایگی اقتدارگرایان، مرتجعان قرار دارند. گروه های بنیادگرایی که ضدیت با آزادی را تئوریزه می کنند اما به دلیل قبول اشکالی از مالکیت در زمره نزدیکان محافظه کاران محسوب می شوند.

بنیادگرایان در حواشی و نه متن حوزه های علوم دینی زندگی می کنند و فاقد رده مرجعیت هستند اما افکار برخی مدرسان به آنها نزدیک است. آنان در گذشته جزیی از محافظه کاران محسوب می شدند اما به دلیل احتیاط و تساهلی که به صورت ذاتی در محافظه کاران وجود دارد از آنها جدا شدند و احتمالاً در انتخابات آینده خبرگان استقلال خود را اعلام خواهند کرد. در واقع بنیادگرایان نسل جوان سنت گرایان (محافظه کاران) محسوب می شوند. بر این اساس می توان چند نوع ائتلاف را پیش بینی کرد:

۱- ائتلاف سفید (برای دفاع از صلح) میان دموکرات ها، لیبرال ها، تکنوکرات ها و محافظه کاران. این ائتلاف در شرایط کنونی سیاست خارجی ایران (به خصوص در مسئله هسته ای) ممکن است و بر همین اساس دیدارهایی میان دو سر ائتلاف (دموکرات ها و محافظه کاران، حزب مشارکت و حزب موفتلفه) صورت گرفته است. تکنوکرات ها به رهبری هاشمی رفسنجانی و حسن روحانی از جمله تشویق کنندگان چنین ائتلافی هستند. درباره پیوستن سوسیالیست ها به این ائتلاف اختلاف نظر وجود دارد چرا که آنان نیز با نظام کنونی بین الملل مخالفند و هنوز مواضع ضدامپریالیستی دارند. (نمودار ۲ و ۳)

۲- ائتلاف سرخ (برای دفاع از عدالت) میان سوسیالیست ها و پوپولیست ها که در صورت تداوم شعارهای چپ گرایانه دولت محمود احمدی نژاد و راست روی دموکرات ها امکان آن وجود دارد. همچنان که اکنون برخی چپ ها از دولت احمدی نژاد دفاع می کنند یا خواستار توبه دموکرات ها از لیبرالیسم و سرمایه داری می شوند. (نمودار ۴)

۳- ائتلاف سیاه (برای دفاع از اقتدار) میان پوپولیست ها، اقتدارگرایان و بنیادگرایان که در صورت تداوم چالش در سیاست خارجی ایران ممکن است شکل بگیرد. محور این ائتلاف دفاع از اقتدار نهاد دولت است و در صورت افزایش تهدیدات خارجی بیش از پیش قوت خواهد گرفت. ائتلاف سیاه معمولاً در برابر ائتلاف سفید شکل می گیرد. در حوزه سیاست داخلی نیز ائتلاف سیاه به معنای دفاع از اقتدارگرایی در برابر دموکراسی است که به صورت رصلاحتی های گسترده انتخاباتی محقق می شود. در چنین شرایطی ائتلاف سیاه در برابر ائتلاف سبز قرار می گیرد و حتی ممکن است محافظه کاران به آن ملحق شوند. ائتلاف سیاه گاه در برابر ائتلاف سبز و گاه در برابر ائتلاف سفید شکل می گیرد (نمودار ۲ و ۳)

۴- ائتلاف زرد (دفاع از مالکیت) میان تکنوکرات ها، محافظه کاران و بنیادگرایان که گرچه عمر آن گذشته اما در شرایطی مانند آغاز دهه ۷۰ هجری شمسی ائتلاف زرد به صورت ائتلاف دولت هاشمی (کارگزاران)، مجلس پنجم (جامعه روحانیت) و شورای نگهبان در ساخت قدرت شکل گرفته بود. (نمودار ۵)

۵- ائتلاف سبز (دفاع از آزادی) میان سوسیالیست ها، دموکرات ها و لیبرال ها است که محور آن دفاع از آزادی انتخابات، احزاب و مطبوعات خواهد بود. ائتلاف سبز اصولاً ائتلافی انتخاباتی است که به نوعی در انتخابات اخیر ریاست جمهوری شکل گرفت و ممکن است در انتخابات شوراها تداوم یابد. (نمودار ۶)

به جز این ائتلاف ها، ائتلاف های دیگری براساس هم پوشانی هم ممکن است) مانند ائتلاف سوسیال دموکراسی یا ائتلاف لیبرال دموکراسی) اما در طراحی هر ائتلاف باید به فاصله و زاویه جناح ها از هم توجه کرد. در واقع هیچ ائتلافی ممکن نیست به وجود آید مگر آنکه در شکل هندسی مورد بحث قابل اجرا باشد.

برخی ائتلاف های غیرممکن عبارتند از:

ائتلاف تکنوکرات ها و پوپولیست ها،

ائتلاف لیبرال ها و اقتدارگرایان،

ائتلاف دموکرات ها و بنیادگرایان،

ائتلاف سوسیالیست ها و محافظه کاران، (به دلایل ایدئولوژیک برسر سرمایه داری و شاید به همین دلیل احتمال ائتلاف سفید میان محافظه کاران و سوسیالیست ها ضعیف است.)

در مورد ترکیب هایی مانند ائتلاف تکنوکرات ها و بنیادگرایان نیز تا زمانی که گروهی مانند محافظه کاران واسطه نشوند امکان ائتلاف وجود ندارد. همچنان که دموکرات ها میان لیبرال ها و سوسیالیست ها،

سوسیالیست ها میان دموکرات ها و پوپولیست ها، پوپولیست ها میان سوسیالیست ها و اقتدارگرایان، اقتدارگرایان میان پوپولیست ها و بنیادگرایان چنین نقشی را دارند.

نکته دیگر آنکه برخی ائتلاف ها تنها در مقابل هم شکل می گیرند مانند ائتلاف سرخ که در برابر ائتلاف زرد یا ائتلاف سفید که در برابر ائتلاف سیاه شکل می گیرد. برخی ائتلاف ها دارای شرایط تاریخی هستند و برخی

ارزش ایدئولوژیک و ظاهراً ابدی دارند. در درون ائتلاف ها زیرساخت ها وجود دارند که حتی در درون

فراکسیون ها، فراکسیون بندی می کنند. در شرایط کنونی در درون فراکسیون دموکرات ها گروه هایی مانند حزب اعتماد ملی وجود دارند که به دلیل مرزبندی با سران جبهه مشارکت و مجاهدین انقلاب از پیوند با آنها

سر باز می زنند اما این مرزبندی بیش از آنکه سیاسی باشد اخلاقی است و فاقد معیار برای رده بندی. برخی شکاف ها وجود دارند که یا در گذر زمان یا در شرایط کنونی بی معنی شده اند. هم پوشانی احزابی مانند نهضت آزادی یا ملی - مذهبی ها با دموکرات ها و سوسیالیست های داخل دایره قدرت به حدی است که فعلاً نمی توان برای آن حساب جداگانه ای به جز پشتوانه نظری محاسبه کرد. در واقع خارج از این نمودار که به صورت دایره ای هم قابل تصور است لایه هایی وجود دارند که مانند انتخابات اخیر ریاست جمهوری تنها نقش مشوق و مکمل دارند و نه بازیگر اصلی. ائتلاف يك علم است، علمی که سیاستمداران ما به آن توجهی ندارند. آینده ایران در گرو فهم علم ائتلاف و کسب قدرت ائتلاف از سوی احزاب سیاسی ایران است.

*این مقاله برای مجله نامه نوشته شده و در شماره ۵۰، خرداد ۸۵ آن نشریه به چاپ رسیده است.